

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به کل مبیع تلف قبل قبضه متعرض شدیم، در بحث تقسیم عقود و این توضیح داده شد که ظاهر این تعبیری که شده این عقود چون ملزم از طرفین هستند پس اگر آن الزامی به تسلیم و دادن دارد و آن امکان نداشت تنفیذ عقد، الزام دارد، امکان تنفیذ عقد پیدا نشد خواهی نخواهی ملتزم می شویم که عقد منفسخ می شود نه این که عقد باقی است و به بدنش برگردد. ما یک مقداری متعرض کلمات مرحوم نائینی شدیم، دیگه آخر بحث فقط به ایشان دیگه چون بنا نداریم، بعد آقایان خودشان مراجعه بکنند، ایشان می فرمایند که ظاهرش این است که اگر ثمن هم معین بود همین حکم به ثمن هم می آید که بعد ایشان این طور می گویند: و إن النبوی و إن اختص بتلف المبیع، اگر چه توش کلمه کل مبیع آمده عرض کردیم نبوی ثابت نیست، این بحثی که منجر به شهرت و این هاست این ها هم اساس ندارد، اصولا به عنوان نبوی در کتاب های ما از زمان علامه آمده قرن هشتم و در کتب اهل سنت هم کلا نیامده، به طور کلی نقل نشده و مرحوم صاحب وسائل گاهی اوقات بعضی از این احادیثی را که اصل و نسب درست نداشته آوردند اما این یکی را صاحب وسائل نیاورده، مثلا اقرار عقلا علی انفسهم جائز، ایشان به این عنوان اشتهر فی کتب الفقه که استدلال به این، با این که این هم حدیث نیست، این هم وضع حدیثی ندارد در سرائر دارد معقد اجماعهم علی أن اقرار العقلا.

علی ای حال کیف ما کان، إلا أن رواية عقبة ابن خالد صریح یعنی صریحة أو ظاهر، ظاهرة فی سرایة هذا الحكم إلى الثمن ایضا، عرض کردیم روایت عقبة ابن خالد را هم ذکر کردند، این روایت مبارکه در کتاب کافی آمده در فقیه من ندیدم، در فقیه و در آثار صدوق، حتی شبیهش هم در کتاب دعائم الاسلام حتی فقه الرضا این ها ندیدیم، حالا نمی دانم چی بوده که ذکر نکردند و مرحوم شیخ طوسی هم قدس الله نفسه آورده در قرن پنجم و بین اصحاب بوده، عرض کردیم اولین باری که اصحاب شروع کردند حدیث را ارزیابی سندی کردن در ابواب فقه، علامه است، قبل از ایشان ما نداریم که بگوید صحیح و ضعیف، در تذکره، حالا نمی دانم تذکره

.....

مقید به اصطلاحات هست یا نه، من کتاب التذکره را نگاه کردم، در تذکره دارد و روایة عقبه ابن خالد، تعبیرش به روایت است، عادتاً چون صحیحی نگفته اشکال در سند داشته و بعد ها که دیگه بعد از علامه طبیعتاً این کار بیشتر شد که آیا صحیح است یا صحیح نیست حتی مرحوم مقدس اردبیلی هم در سندش اشکال می کند، تعبیر می کند که ضعف سند به خاطر عقبه و به خاطر محمد ابن عبدالله ابن هلال، این محمد ابن عبدالله راوی ایشان است، از ایشان روایت کرده، هر دو وضع روشنی ندارند یعنی هر دو توثیق ندارند، البته محمد ابن عبدالله ابن هلال در کتاب مرحوم نجاشی نیامده چون کتاب نداشته قاعدتاً، احتمالاً هم داشته باشد اما به هر حال ایشان ندارد. ایشان از یک شخصی به نام عبدالله ابن هلیل نقل می کند، بعد می گوید له کتاب یرویه عنه ابنه محمد، محمد ابن عبدالله ابن هلیل، علی ای حال این اسم در کتاب نجاشی به عنوان محمد ابن عبدالله ابن هلیل در شرح حال والدش آمده، ظاهراً این هر دو نفر از بنی اسدند، از بنی اسد کوفه هستند، هم عقبه و هم این محمد ابن عبدالله و سابقاً هم عرض کردیم شواهد نشان می دهد بنی اسد کوفه شیعه بودند به خلاف بنی اسد بصره که مثلاً سنی بودند این ها شیعه بودند، آن قصه بنی اسد و دفع جسدان مطهر خیلی معروف است و این ها واقعا هم همین طور بود، در کوفه بنی اسد حالت تشیع داشتند، این دو نفر از آن ها هستند و نجاشی عقبه ابن خالد هم دارد، توثیق نمی کند، کوفی له کتاب و شیخ هم دارد و توثیقی نیست، فکر می کنم عقبه ابن خالد را مرحوم آقای خوئی، چون تازگی هم نگاه کردم باز یادم رفت، به نظرم از کامل الزیارات اگر توثیق کردند، محمد ابن عبدالله ابن هلال الان در ذهنم نمی آید از چه راهی ایشان تفسیر علی ابن ابراهیم یا کامل الزیارات، آن شخص را هم از همین راه توثیق کردند، اگر کامل الزیارات باشد که خب برگشتند، باز به مشکل سندی بر می خورد. به هر حال از زمان علامه که اصطلاحاً ما بهش می گوئیم بحث های تنقیح سند، بحث های تقییم سندی، ارزیابی سند در شیعه وارد شد این بحث مطرح شد که ایشان این روایت صحیح است یا صحیح نیست به خاطر این نکته.

ما عرض کردیم حالا آن بحث های سندیش که شواهد نشان بدهد این دو نفر جز بزرگان بودند، یک شواهدی نشان می دهد که خیلی عقبه جز شیعیان خلص و خالص بوده، حالا کار نداریم، بیشتر روی عنوان تشیع ایشان روایت دارد، غیر از این که آن جهت، آیا به

.....

لحاظ فهرستی و به لحاظ قبول روایات، حالا کار به شخصیت خارجیش نداریم، مثلاً کتابی که نقل کرده و از امام صادق نقل کرده و بعد توسط محمد ابن عبدالله ابن هلال، البته غیر از ایشان هم ازش نقل می کند به ما رسیده، آیا قابل اعتماد هست یا قابل اعتماد نیست؟ یک مقداری علی ما بیالی، الان در ذهنم درست نمی آید، در بحث لا ضرر در اصول متعرض شدیم، چون روایات لا ضرر هم غیر از سند های دیگه، این هم داریم، به این سند هم داریم از عقبه ابن خالد و قضی آن لا ضرر و لا ضرار، و قضی بالشفعة، ذیل حدیث شفعه و قال لا ضرر و لا ضرار، به این مناسبت آن جا توضیح دادیم، عرض کردیم اگر فرض هم بر این بگذاریم که این دو تا وضع روشنی ندارند چیزی که الان برای ما تعجب آور است این حرف ها نیست، حالا وثاقت و ...، ما الان یک چند تا روایت به همین سند داریم و فکر می کنم یک موردش اگر فرق بکند و همه اش هم از کتاب محمد ابن الحسین است، محمد ابن الحسین ابن ابی الخطاب، ایشان ساکن کوفه بوده، ظاهرش این است که قمی ها رفتند از ایشان کسب حدیث کردند، ظاهرش، شاید هم قم آمده چون به هر حال بعضی از مشایخ قم هنوز محل شبهه است، ایشان فوق العاده جلیل القدر است و ایشان خود همین مرحوم محمد ابن الحسین چندین کتاب دارد، شواهد نشان می دهد کتابی به نام النوادر داشته، یعنی شواهد که، این را نجاشی و شیخ تصریح کرده که داشته که موجود بوده مثل النوادر ابن ابی عمیر مثلاً، مثل النوادر احمد اشعری، شواهد نشان می دهد که این کتاب النوادر ایشان موجود بوده و خیلی کتاب مورد اعتماد است، دقت می فرمایید؟ خود ایشان فوق العاده جلیل القدر است، محمد ابن الحسین ابن ابی الخطاب و در کوفه بوده و از عده زیادی از بزرگان نقل می کند، ما یک احتمالی را خودمان بالاخره در حد حدس خودم را عرض می کنم، اگر عنوان باب النادر یا باب نوادر یا نوادر کذا در این کتاب فقیه هست حتی در کتاب مقنعه شیخ مفید هست، در کافی هست، حتی در کتاب سرائر ابن ادریس، سرائر ابن ادریس به عنوان باب النوادر است، اصلاً اسمش نوادر است و هی الزیادات و مستطرفات معروف شده، این هایی که این قبیلند، این هایی که این جوری اند این ها ظاهراً اشاره ای به ضعف حدیثشان است مثلاً در کافی می گوید باب نوادر یا در فقیه می گوید نوادر الطلاق یا نوادر الفلان، ظاهراً اشاره به ضعف است و هکذا به ذهن خودم عرض می کنم جاهایی که نجاشی می گوید له کتاب نوادر، بدون الف لام، ظاهراً آن هم علامت ضعف است، نوادر روایت است و همچنین، عرض کردم همه اش

استظهارات خود بنده است، عرض کردم حدس است، این را باید ده بیست سال کار بکنیم شاید به این قرینه برسید، این از گفتنی ها نیست، اگر گفته بودند که دیگران نوشته بودند و ما بحث نمی کردیم، هی هم که تاکید می کنم از خودم برای همین است که خودم مسئول این کلام هستم و یکی هم کتاب مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب که در قم بوده، ایشان نوادر المصنف یا نوادر المصنفین اسم کتابش است، به نظرم این هم علامت ضعف بوده، این کتاب هم، روایاتی که شاذ بوده، نادر بوده، غریب بوده، یا خودش روایت کرده یا دیگران، به ذهن ما می آید چون مثلاً مقدار آن چه که ما از این کتاب داریم در بخش فقه که بد هم نیست یک دانه اش را کلینی ندارد از کتاب محمد ابن ابی المحبوب، صدوق در یک قسمت های دیگری، غیر از این قسمت های اوائل ندارد، صدوق هم ندارد، صدوق در آن باب جلد سه و چهار، حدود و دیات دارد، علی ابن محبوب، کلینی هم یک دانه حدیث از ایشان در کتاب ایمان و کفر اصول دارد، در کل فقه از ایشان حدیث ندارد، از محمد ابن علی ابن محبوب، غرض این که اگر روایت دیدید که محمد ابن عن فلان عن فلان، این عاداتاً کتاب مرحوم شیخ طوسی است و من فکر می کنم چون روایاتش را، شیخ طوسی هم البته زیاد نه، عده ای از موارد برخوردش با آن به عنوان برخورد یک حدیث ضعیف است و اما ما رواه محمد ابن، مثلاً این جوری، به هر حال احتمالی که ما دادیم با مراجعات این طرفی و آن طرفی، ظاهراً این سه تا عنوان را، عنوان نوادر را به ذهن من می آید که ضعف بوده، یکی نوادری که در کتاب هایی مثل کافی و فقیه آمده، بعد از چند باب می گوید باب نوادر الطلاق، باب فلان، یکی جاهایی که نجاشی به عنوان کتاب نوادر، بدون الف لام ذکر کرده، یکی هم همین خصوص کتاب نوادر المصنفین محمد ابن علی ابن محبوب یا نوادر المصنف، حالا هر کدامش باشد، آن وقت کتاب های دیگه داریم النوادر، این ها ظاهراً قابل اعتماد بوده، به اصطلاح ما بخواهیم به فارسی بگوییم مثلاً روایات ناب، روایات خیلی عالی، که یکی از این ها کتاب ابن ابی عمیر است، النوادر ایشان که از کتب معروف است، بعید است علامت ضعف باشد، یکی النوادر تالیف احمد اشعری است، در ذهن من الان اجمالاً مجموعه این ها در کتاب فهرست شیخ چهارده تاست به عنوان، حالا اجمالاً عرض می کنم تفصیلش در ذهنم نمی آید، در نجاشی هم حساب نکردم، در شیخ هم که گرفتیم از این فهرستی که چاپ شده، آخرش فهرست دارد، از آن جا گرفتم، حالا آن دقیق نوشته یا نه نمی دانم، منشا علم خودم نگاه

.....

نکردم، نجاشی را هم آقایان نگاه بکنند، فرق است بین نوادر و النوادر، النوادر علامت اعتماد است، این جا هم نوشتند درباره ایشان له کتاب النوادر و شواهد، حالا طول می کشد و إلا با تامل در فهرست شیخ و نجاشی و شواهد خارجی زیاد کاملاً حاکی از این است که این کتاب در اختیار قمی ها بوده، کتاب النوادر مرحوم محمد ابن الحسین، نمی دانم حالا ایشان گمنام زندگی کرده، در کوفه بوده، انصافاً خیلی روایات ناب دارد، خیلی خوب است، جلیل القدر است، خیلی توثیق دارد مثل همان کتاب نوادر ابن ابی عمیر، و این یک نکته ای است که من کراراً عرض کردم در میان قدما گاهی ممکن بود یک حدیث به لحاظ سند و اصطلاح ما رجالی مشکل داشته باشد اما وقتی به یک مصدر خیلی مشهور و قابل اعتماد می رفت این مشکلات رجایش را حذف می کرده، دیگه مشکلات نمیماند، حالا ما گاهی از این تعبیر به منهج یا روش فهرستی کردیم، مراد کتاب یعنی کتب این شخص یا منهج و روش مشایخی، گاهی من تعبیر مشایخی می کنم یعنی اصحاب روی خود این محمد ابن حسین حساب کردند، چون ایشان استاد بزرگوار شیخ بود، اگر آقایان از این دستگاه ها دارند از ترجمه نجاشی بیاورند، محمد ابن حسین ابی الخطاب بیاورند تا من توضیحش را عرض کنم، این در آن جا در حقیقت یعنی سرّ اعتماد بر روایت این است، مرحوم علامه که آمد برخورد رجالی کرده، دیده این ها توثیق نداشتند و همچنین مرحوم مقدس اردبیلی، آقایانی که بعد اِلی ما شا الله، آقایانی که بعدی آمدند تا یومنا هذا برخوردشان برخورد رجالی بوده اما اگر برخورد را ما برخورد یعنی روش مشایخی و یا فهرستی در نظر بگیریم اعتمادشان روی این کتاب بوده، یعنی چون ایشان اگر عبارتش را بخوانم تا من توضیح بدهم، چون ایشان شخصیت فوق العاده ای است این اعتماد کرده، این را خوب دقت بکنید، من هی این ها را تکرار می کنم چون یکی از مبانی فرق بین ما و اهل سنت است، یکی از مبانی اساسی فرق بین ما و اهل سنت، البته اهل سنت هم شبیه این را دارند مثلاً می گویند بخاری از هر کسی نقل کرده توثیقش است، شبیه این را دارند اما باز هم آن را نکته رجالی گرفتند، گفتند توثیق است، ما نکته را نکته رجالی نگرفتیم، یعنی شواهد این قدر بوده که این را قبول کرده.

یکی از حضار: محمد ابن الحسین ابن ابی الخطاب ابوجعفر عن حمدانی

آیت الله مددی: عن حمدانی، ایشان از حمدان است و از بنی اسد هم نیست، آن دو تا از بنی اسدند.

یکی از حضار: جلیلٌ من اصحابنا عظیم القدر کثیر الروایة،

آیت الله مددی: اجازه بدهید، من عرض کردم یک بحثی هست که عبارات مرحوم نجاشی هر کلمه اش یک معنا دارد، تاکید نیست، ما

می گوییم خیلی بزرگوار و خیلی جلیل القدر به عنوان تاکید، بیاییم بگوییم هر عبارت ایشان یک معنا دارد، آن وقت این یکی یکی

ببینید چند تا اوصاف آورده، یکی یکی باید معنا بشود، اول بفرمایید

یکی از حضار: جلیلٌ من اصحابنا

آیت الله مددی: خب

یکی از حضار: عظیم القدر

آیت الله مددی: دو تا

یکی از حضار: کثیر الروایة

آیت الله مددی: این را ببینید صفت دیگری است

یکی از حضار: ثقةٌ، عینٌ

آیت الله مددی: این عین غیر از ثقة است، ثقةٌ، ببینید هر وصفش اشاره به یک چیزی است،

یکی از حضار: حسن التصانیف

آیت الله مددی: ببینید این در رتبه در حدود زمان امام هادی و این هاست یعنی، در آن زمان ایشان دارای تصانیف بسیاری است،

تصنیف را هم عرض کردم ایشان مثلاً کتب فقهی را روی ابواب نوشته، مراد از تصنیف این است، مصنف این است، بفرمایید.

پرسش: عین یعنی چی؟

آیت الله مددی: عین احتمال دارد که اجتماعی باشد یعنی یک شخصیت بزرگ اجتماعی است مثل چشم حالت چشم، احتمال دارد در

حدیث باشد یعنی چون عبارات نجاشی، عبارات قدما گاهی این طوری است یعنی در آن رشته خودش غیر از وثاقت یک چهره است،

مثل یک قله ای است، مثل یک چهره سرشناسی است مثل کافی، کافی غیر از وثاقتش یک سرشناس است، یک مبدأ است، گفت هدیناه نجدین، نجد یعنی تپه، این یکی از سرشناس هاست، یک چهره سرشناسی در این جهت است. حالا غیر از وثاقت، از وثاقت بالاتر

پرسش: با ضابط بودن منافات دارد؟

آیت الله مددی: ضابط را می گویند در همان ثقه خوابیده، ادعایشان این است

یکی از حضار: مسکون الی روایت

آیت الله مددی: ببینید مسکون الی روایت، این یک چیز تازه

لذا بعضی ها معتقدند که این یک مطلب تازه ای است، یعنی چه مطلب تازه؟ ثقه که ثقه، کثیر الروایة، جلیل القدر، حسن التصانیف، این مطلب تازه چنین است اگر کتابی را نقل می کند اگر از کسی نقل می کند آن را ما به خاطر شیخوخت ایشان قبول بکنیم، یعنی این جا اگر از محمد ابن عبدالله از عقبه ابن خالد نقل می کند اصحاب ما تلقی به قبول کردند پس دیگه بحث نکنیم که محمد ابن عبدالله مجهولٌ توثیق نشد، این کلمه روشن شد؟ این کلمه مسکونٌ الی روایت این نکته را می خواهد بگوید یعنی جوری است، شخصیتی است که اگر نقل بکند ولو روی قواعد رجالی ای که اهل سنت داشتند ممکن است مشکل باشد اما وقتی ایشان نقل می کند می گوید این آقا گفت، بله این را قبول داریم، این آقا خیلی دقیق النظر است یعنی این می شود چی؟ توثیق منهج مشایخی، یا مسکون الی روایت یا حسن التصانیف، آن حسن التصانیف می شود فهرستی،

پرسش: این تصنیف (مبهم ۱۹: ۶)

آیت الله مددی: چرا، کتاب هایش کاملاً خوب است، کتاب خوب است، نقل می کند ما اعتماد می کنیم یعنی اعتماد چی؟ مسکون یعنی دیگه خدشه نکنید، سکون نفس، إنما المومنون الذين آمنوا و لم یرتابوا، ریب به خودتان راه ندهید، حقیقت ایمان این است که انسان به خودش ریب راه ندهد، فی ریبهم یرددون، شما تا گفتند این روایت مال جناب آقای محمد ابن الحسین است تمام شد، دیگه به

ایشان منتهی شد إلى جناب انتهى المحامد، اگر به ایشان منتهی شد دیگه تمام شد، مسکونٌ هم کتاب هایش خیلی عالی اند، هم کتاب هایش خیلی خوبند یعنی بحث فهرستی، مسکونٌ الی روایت، بحث مشایخی، دیگه نیاید شما بگویید مثل همین مرحوم علامه و روایت عقبه، دیگه نگویید روایت، نگویید این مثلا مجهول است، این کذاست، نه، بلکه حالت وثوق و اطمینان، خوب دقت می کنید؟ یعنی جای شک نمی ماند، شک نباشد.

پرسش: این که از دیگران نقل می کند چطور؟

آیت الله مددی: همین دیگه، روایت احتمال دارد کتب دیگران باشد، اگر چیزی نقل می کند، چون تصادفاً به خود محمد ابن عبدالله هم کتاب نسبت داده به عقبه، احتمالاً کتاب عقبه است، این ها واضح است، اگر از عقبه ابن خالد نقل می کند شما سکون و اطمینان و لذا دقت بکنید مثلاً همین روایت را غیر از مرحوم کلینی صاحب نوادر الحکمة، البته آن چند تایی را که اسم بردم یکی عنوان نوادر گفتند خوب است، النوادر، یکی هم النوادر الحکمة، این هم یادم رفت، این را هم اضافه بکنید، این هم علامت قبول است، این چند تا عنوان را من گفتم، چون یک وقتی یک کسی از من پرسید که این مجموعه عناوینی که در کتب ما آمده چه حکمی بکنیم؟ پس نوادر در ابواب کافی علامت ضعف است، نوادر تنها علامت ضعف است، به احتمال قوی نوادر المصنفین مرحوم محمد ابن این هم علامت ضعف است.

دو: النوادر تنها علامت قوت است، نوادر الحکمة هم علامت قبول است، نوادر الحکمة که یکی است، ما نوادر داریم کتاب النوادر، اما در نوادر الحکمة فقط یکی است آن هم کتاب محمد ابن احمد ابن یحیی، روشن شد؟ پس دو تا عنوان قابل قبولند سه تا عنوانش قابل قبول نیستند، مشکل دارند.

پرسش: مبهم ۲۱:۳۵

آیت الله مددی: احسنت، این ها را سنی ها ندارند، تمام زور ما این بود، مشکلی که ما داریم، یک عده ای الان مثلاً حمله می کنند که چرا مثلاً آقایان رجالی کار های سنی ها را، راست هم می گویند انصافاً هم علمای رجال ما توجه نشد از زمان علامه، نمی گوئیم

.....

خدای نکرده، خب آن روش اجمالا بد نبود اما توجه نشد که ما به عنوان شیعه و به عنوان یک گروه محدود خب نه سنی ها می آمدند از محمد ابن مسلم نقل می کردند، محمد ابن مسلم پیش ابوحنیفه مثلا حدیث را نقل می کند من باب مثال، نه آن ها می آمدند و نه این ها می رفتند، ما یک محیط خاص خودمان را داریم، در محیط خاص خودمان مسکون الی روایت، اما اگر شما این را آوردید در معاییر اهل سنت، خب می گوید این توثیق نشده، توثیق صریح ندارد، بروید در معاییر عقلائی یعنی در بررسی های تاریخی، ممکن است بگویند ایشان آن کتاب را نقل کرده ما شواهد تاریخی برای کتاب نداریم، ما لذا همیشه این سه عالم را در تمام مراحل جدا کردیم، یکی داخل طائفه، یکی داخل دنیای اسلام، یکی داخل دنیای بشریت که تاریخ و شواهد تاریخی و این هاست و ما کرارا مرارا عرض کردیم نه تا شواهد جمع کردیم، شواهد صدور و شواهد متن و شواهد مضمون، این ها سه تا، هر کدام هم سه تا، یک شرح مفصلی را وقتی گفتیم، فرض کنید از ابداعات ما، یکیش عقلائی، یکیش شرعی و یکیش مذهبی، طائفه ای، از مذهب ما خاص شیعه، مجموعا نه تا دسته بندی کلی، عرض کردیم انصافش در قبول خبر ما مجموعه نه شاهد را حساب می کنیم لکن با کم و زیاد شواهد نتیجه نهایی با شواهد مذهب است، نتیجه نهایی با شواهد مذهب است، خب عده ای هم هستند که نتیجه نهایی با شواهد دینی یا شرعی است، می گویند با شواهد قرآن و سنت عمومی و مسلمان ها بخورد، عده ای هم از روشنفکر های مذهبی معاصر ما در مجموع شواهد با شواهد تاریخی جور بیاید پس شما برای این که اثبات بکنید کتاب عقبه، الان می دانید کسان زیادی هم در تاریخ کار می کند، می گویند ما از نظر شواهد تاریخی شاهی که داریم این است که این کتاب عقبه ابن خالد وجود خارجی دارد، من باب مثال می خواهم بگویم، آن آقای شواهد شرعی یا دینی یا اسلامی آن می آید می گوید شما توثیقی برای این دو نفر ندارید، من مثال برایتان بزنم اما ما که می آئیم قبول می کنیم نجاشی می گوید این آقا مسکون لروایت، در کافی آمده، در تهذیب آمده، فتوای اصحاب هم بر این است، خوب دقت بکنید، اسم این می شود شواهد مذهب، این مسکون و لذا خوب دقت بکنید گاهی این جوری بود نه این ترتیبی که الان می آیند یکی یکی، یعنی اعتماد در حقیقت روی محمد ابن عبدالله ابن هلال یا روی عقبه ابن خالد نبود، اعتماد روی محمد ابن حسین بود، من می خواهم این را بگویم مثلا همین روایت بعینها، مرحوم شیخ طوسی از نوادر الحکمة هم نقل می کند، همین

روایت، غیر از کافی، کافی دارد، کافی از نوادرالحکمة نقل نمی کند، خود مرحوم شیخ طوسی از کافی هم نقل می کند، از نوادرالحکمة هم نقل می کند، نوادرالحکمة هم از خود محمد ابن حسین گرفته، نوادرالحکمة از محمد ابن حسین، این هم یکی از نقاطی است که من کرارا گفتم این هنوز برای ما حل نشده، حالا ما می گوئیم بعد اگر بعد از ما پیدا کردید، هنوز برای من روشن نیست که صاحب نوادر به کوفه رفته و از ایشان گرفته؟! یا ایشان صاحب نوادر به قم آمده؟ به ذهن من هر دوی الان شواهد تاریخی دارد اما زیاد است یعنی موارد نسبتا زیادی داریم که مرحوم نوادرالحکمة از مشایخ کوفه نقل می کند و شواهد بعضی هایش قطعاً واضح است یعنی تقریباً قطعاً که قم نیامدند، بعضی هایش کاملاً واضح است به نظر ما که قم نیامدند، دیگه ما الان فعلاً متحیریم که حالا ایشان، یک راه جمعش هم، خب می دانید دیگه به طور طبیعی ایشان به نحو وجاده نقل کرده است، اگر آن نرفته و این هم نیامده دیگه طبیعتاً می ماند رجال، یعنی این کتاب محمد ابن حسین را برای ایشان از کوفه آوردند، یک طریقتش هم این است، غیر از این به ذهن ما فعلاً طریقی نمی رسد، نسخه ای بوده که در اختیار ایشان در قم قرار داشته لکن از این که ابن الولید چنین مناقشه ای با ایشان نمی کند یا مرحوم کلینی، فکر نمی کنم، خیلی بعید می دانم، شاید هم کوفه رفته ما خبر نداریم، به هر حال ایشان دارد مشایخ کوفه ای که بعضی هایش تقریباً پیش ما کاملاً واضح است به قم نیامدند، تقریباً این جوری در حد نود و نه درصد بالا که این ها به قم نیامدند و چطور ایشان نقل می کند هنوز هم متحیریم.

علی ای حال کیف ما کان من دیگه وارد این بحث نشوم

آن وقت ببینید ابن الولید که آمده این کتاب را تنقیح کرده، ابن ولید آمده کتاب نوادر را بررسی کرده گفته این روایت ها ضعیف است، این ها ضعیف، این روایت ها را قبول نکرده، ببینید، چون این را استثنا نکرده، کار ابن الولید کار مشایخی یا فهرستی است یعنی ابن الولید تا دیده این از کتاب نوادر محمد ابن الحسین است قبول کرده، البته الان روایات در کتب صدوق نیامده اما ظاهرش این است که ابن الولید قبول کرده، مرحوم ابن الولید این حدیث را قبول کرده اما فعلاً منعکس نشده، این روشن شد؟ دقت کردید چه شد؟

پرسش: از کجا؟

آیت الله مددی: استثنا نشد محمد ابن مسلم

آن وقت آقایان آمدند گفتند چون محمد ابن مسلم را استثنا نکرد پس عقبه ابن خالد هم ثقه است، این اصلا استثنا روی آن ها نبوده، استثنا روی مشایخ است، اصلا استثنا روی تمام سند نبوده، آن تمام سند روش رجالی است، استثنا روش رجالی نیست، یا فهرستی است یا مشایخی، استثنا یا فهرستی است یا مشایخی، یا کتاب نوادر ایشان را قبول داشته یا مسکونُ الی روایت، ایشان اگر چیزی نقل می کند دیگه بعدش را سوال نکنید

پرسش: استاد مبانی را قبول می کند مسکونُ الی روایت

آیت الله مددی: حالا آن بحث دیگری است، ببینید ممکن است شما بگویید این مسکونُ الی روایت را مرحوم شیخ نجاشی فرموده، ما متعبد به کلام شیخ نجاشی بشویم یا نشویم؟ آن بحث دیگری است، جا دارد، این جا را. اما ظاهر نجاشی تعبیرش تلقی اصحاب است یعنی یک چیزی نیست که آن رای خودش باشد، ظاهرش تلقی اصحاب است و این ظاهر با کثرت روایات ایشان در کافی و غیر کافی مؤید می شود، این مسکونُ الی روایت بعید است خودش بگوید خصوصا کلمه عین، عین یعنی بین طائفه شناخته است نه این که فقط من توثیق می کنم، یک چهره سرشناسی است یعنی خودش قطبی است، خودش یک محوری است، این نیست که ما بخواهیم مثلا ایشان را با دیگران بشناسیم مثلا بگوییم ثقات از ایشان نقل کردند، نه ایشان خودش یک محوری است، نقل که می کند خودش قابلیت خودش را دارد، نمی خواهد ایشان را به دیگران، دیگران را با ایشان می شناسیم، من از مسکونُ الی روایت که نجاشی می گوید این را در می آورم

پرسش: روایت را شما حدیث معنا کردید؟

آیت الله مددی: نه نسخی هم که نقل کرده، یا حدیث یا آن چه که آورده، اعم از نسخ و آن چه که در کتابش آورده

پرسش: معلوم نیست مضمون احادیثش درست باشد

آیت الله مددی: نه این را ببینید، و اعلمو ان حدیثکم هذا دین فانظروا عمّن تاخذون دینکم، این کتاب امیر ارسلان نامدار که نبوده، این احکام الهی است، این که می گوید مسکون الی روایت نه این که این نسخه درستی از امیرارسلان و موش گربه عبید زاکانی است، این کتاب های امیرارسلان که نبوده، این احکام الهی است که امام صادق فرمودند، این که وقتی می گوید مسکون الی روایت یعنی به عنوان حجت الهی، به عنوان حکم شرعی، نظر به این است

پس خوب دقت بکنید این را من می خواستم این نکته را بگویم چون این البته زیاد گفتیم، امروز این جا تطبیق کردیم که برایتان، چون من همیشه معتقدم که بحث ها اضافه بر کلیاتش در تطبیق، ما وقتی بحث می کنیم می گوئیم قدمای اصحاب ما و علمای ما متأسفانه یعنی تا زمان علامه یک روش دیگری بود و ایشان روش را عوض کردند خوب دقت بکنید، این طعن به علامه نباشد، تند صحبت نکنیم، خیلی مواظب باشیم، خب علامه مطلبی که گفت، اولاً عرض کردم مشکل علامه درست همان مشکلی بود که اهل سنت در قرن دوم داشتند، کتاب ها زمان علامه موجود نبود، بر اثر انتشار کتب اربعه مثل کافی یو اش دیگه کتاب نوادرها رفت، نوادرالحکمة رفت، نوادر محمد ابن ابی عمیر رفت، این کتاب ها رفت، دیگه در مقابل علامه، راهی غیر از راه رجالی نبود، راه رجالی هم زمینه های اهل سنت داشت یعنی دنیای اسلام قبول می کرد، راه رجالی زمینه های عقلانی دارد، آدم ثقه ای است، عادل است، نقل می کند خب قبول بکنیم، راه رجالی زمینه های قرآنی داشت ان جائکم فاسق، غرض کار علامه نستجیر بالله، از مرحوم ملا محمد امین نقل می کنند که تشیع دو روز ضربه خورده، یکی روز سقیفه و یکی روزی که علامه این اصطلاحات را در آورد، نه این جور نیست

پرسش: ملا محمد امین ندارد

آیت الله مددی: شبیهش هست، من نگاه کردم، شبیهش است، مضمونش است، خیلی دقیق نیست، تندیش هم که به اصول تند است اما شبیهش است

این جور تعابیر، البته خب واقعه خوب بود تامل می شد، عرض کردم بعد از علامه هم اصحاب ما اجمالا مطلب ایشان را قبول کردند، این که گفتند خبر ضعیف را با عمل اصحاب قبول نکنیم، خبر صحیح را با اعراض اصحاب رد نکنیم، این ها مواضعی بود که اصحاب ما گرفتند و درست هم بود یعنی روی ارتکازات اصحاب عمل کردند.

پرسش: کتابخانه ابن طاووس مگر به علامه نرسید؟

آیت الله مددی: نه دلیل نداریم، قرب زمانی و قرب مکانی هم دارد، ایشان در حله بودند اما دلیل نداریم، ابن طاووس ۶۶۴ است، دلیل نداریم در اختیار علامه بوده.

به هر حال این را علی ای حال خوب دقت کنید، شاهدش هم این است که خود مرحوم شهید اول که شاگرد پسر علامه است از یک مقدار متون اولیه را دارد، مثلا می گوید روی فی کتاب الحلبی، بعضی از کتاب ها را اسم می برد که خود علامه اسم نمی برد، علامه از کتب فقهی کتاب ابن جنید در اختیارش بوده، کتاب جعفری در اختیارش بوده، کتاب مرحوم ابن ابی عقیل عمانی در اختیارش بوده که الان در اختیار ما هم نیست، ظاهرا رساله صدوق پدر، مقداری از مصادر در اختیارش بوده اما در کتاب های فقهی از این ها نقل نمی کند، در یک جای مختلف از مدینه العلم صدوق نقل می کند، یک جا من دیدم یا دو جا، از مدینه العلم صدوق نقل می کند، خوبی آثار این علما واضح است، خود دائی ایشان مرحوم محقق در معتبر در اثنای معتبر گاهی مثلا دارد فی کتاب الجمیل، بعضی کتاب ها را نام می برد، خب بعضی از کتاب ها هم که تا زمان ابن ادریس در حله موجود بوده، این را فرض کنید صد و خرده ای سال قبل از علامه.

به هر حال آن چه که ما در نظر داریم این است که یا ایشان شبهه می کرده که این ها به نحو وجاده است، طریق اتصال ندارد، مشکل دارد یا نسخه ها مشکل دارد، ما آن ها را نمی دانیم، به هر حال آنی که ما الان می بینیم حتی از عجائب عرض کردم در مختلف چون من یک مقدارش را کار کردم، اصلا از کافی نقل نمی کند، فقط از تهذیب و فقیه نقل می کند، این هم خیلی برای ما عجیب است،

.....
هنوز هم برای ما عجیب است، از کافی نقل نمی کند که قطعا باید بگوییم کافی در اختیارش بوده، از فقیه و تهذیب نقل می کند و آثار هم دارد، این نقل نکردن آثار دارد.

به هر حال من طولانی صحبت کردیم برای این بحث چون این بحث فوائد دارد، ما معتقدیم میراث های ما در همان زمینه هایی که ما داریم و جو خاصی که ما داشتیم باید معنا بشود، اگر در جو ما باشد حدیث قابل قبول بوده، روی جو اصطلاح اهل سنت رفت مشکل رجالی پیدا می کند، اگر رفت روی معیار عمومی عقلائی که الان برای نسخه شناسی است دیگه آن باید برویم دنبال نسخه های کتاب عقبه ابن خالد که آیا موجود است، کی نقل کرده؟ الی آخره، آن راه های خاص خودش را دارد که اصلا کلا قصه را عوض می کند، به هر حال این نکته را من عرض کردم این یک نکته که این کاملا قابل حساب است.

نکته دیگری حالا غیر از این جهت، یکی از عجائبی که در این روایات که به این سند است خیلی مطالب عجیب و غریب دارد یعنی این روایاتی که عقبه از امام صادق نقل می کند یعنی یک حالت مثلا آدم حتی احساس می کند که نکند به قول همیشگی من می گفتم قانون روم باستان، نکند اصلا یک مقدار از قوانین کلی بوده که این ها را بر امام صادق عرضه کرده و ثبت کرده، چیز هایی است که ما جای دیگه نداریم، منحصر به ایشان است مثل همین روایت، در این روایت خیلی عجیب است، این روایت یک قاعده کلی می دهد که مشتری اگر مبیع را قبض نکرد این تلفش از بائع است در صورتی که در خود در مدینه مخالف داشتند و بائع اگر ثمن معین هم قبض نکرد تلفش از مشتری است، شبیه همین بحثی که ما الان مثلا از کتاب سنهوری خواندیم، عقد ملزم لجانین، خیلی عجیب است، اصلا یک بحث قانونی و یک بحث حقوقی، من چون این کتاب یک تعبیری دارد که در حاشیه هایش غالبا این قوانین را، این جاش که نوشته، جایی که نوشته تاریخش هم می آورد که این از روم باستان بوده، این یکی را نگاه نکردم. غرض این مطلب که بیاید این مطلب را بیاید بگوید مبیع و ثمن هر دو اگر تلف شدند قبل از قبض مثل قول این آقا و ظاهر عبارت هم روی قاعده ای می خواهند درست بکنند نه این که پیغمبر فرمودند و ظاهر عبارت هم مشعر به این است که مثل همین حرفی که الان ما نشستیم یعنی به عبارت آخری، به عبارت واضح تر بگوییم ما الان در قرن پانزدهم هستیم، ۱۴۳۹ هستیم، نشستیم این عبارتی را که غربی ها

.....

نوشتند، یک آقای هم به من گفت دیروز پریروز که به قوانین آمریکا مراجعه کردم قانون آمریکا هم همین است که اگر قبل از قبض تلف شد عقد منفسخ می شود، قانون آمریکا یا اروپا را هم گفت همین است، گفت در سایت زدم نگاه کردم، الانش هم همین است که اگر قبل از قبض تلف شد منفسخ می شود، عقد منفسخ می شود، احتمالا این از قوانین قبلی باشد، ببینید ما الان نشستیم و این را روی قوانین بررسی می کنیم و روی این که این مطلب را روی قاعده درست بکنیم عقد ملزم من الجانبین، دقت می کنید؟ عقد ملزم من الجانبین، این مطلب را درست هزار و سیصد سال قبل، عقبه از امام صادق نقل می کند چون عقبه باید همین سال های مثلا ۱۳۵، ۱۴۰ از امام صادق، درست ۱۳۰۰ سال قبل، خیلی عجیب است، ما الان نشستیم و مثلا تعبیر امام این طور دارد و إذا اخرج من بيته، ببینید تعبیر بیت، چون می خواهد بگوید قبض عبارت از تخلیه است یعنی در اختیارش، فالمبتاع ضامن، نگفت فالمشتری، احتمال دارد آن قاعده معروف تعليق الحكم على الوصف مشعر بالعلية، می گوید طبیعت تبایع، این چون بیع است، دنباله آن بیع است، ضامن، ضامن یعنی در عهده اش است، لحقه، حق بائع، حتی یرد إليه ماله، تا مبتاع، مشتری مال بائع را به او رد بکند، این تعبیر خیلی عجیب است، خیلی عجیب است، ما الان در اصطلاح همین کتاب خواندیم عقد ملزم للجانبین، سنی ها اشکالشان این است که ما اوفوا بالعقود داریم با عقد می شود ملک بائع، اگر ملک بائع شد باید بدلتش را بدهد، این روایت خیلی تعبیر عجیبی است، از یک طرف الان در تصور آقایان این است که ما یک قاعده داریم اوفوا بالعقود، در مقابلش کل مبیع، این در مقابل آن گرفتند، کل مبیع تلف قبل قبضه را در مقابل اوفوا بالعقود گرفتند، می گویند شما اگر گفتید با عقد ملک درست شد دیگه معنا ندارد که تلف من مال بائعه، دقت بکنید چه نکته لطیفی دارد، از این نکته سنهوری هم لطیف تر است، امام می خواهند بفرماید درست است با عقد این ملک بائع می شود، با عقد، این می شود مال او لکن همین عقد یک عهده هم درست می کند، یک حق، این خیلی عجیب است، اصلا تعبیر عجیبی است، حالا این یا واقعا محمد ابن حسین خیلی فوق العاده بوده این حدیث ناب را انتخاب کرده یا خود عقبه ابن خالد، عقبه ابن خالد را عرض کردم بعضی روایات دارد که خیلی تشیع بالایی دارد، این روایت اصلا نمی خورد که مال کار عقبه ابن خالد باشد، خیلی تعبیر عجیبی است، هم می خواهند بفرماید که اوفوا بالعقود ایجاد ملک می کند، درست است ایجاد ملک می کند لکن از آن طرف وفای به عقد این است

.....

که هر چی در عقد است هم همراهش بشود، عقد اضافه بر ملک حق هم درست می کند، این خیلی مهم است، آن حق چیست؟ شما مال طرف را باید بهش بدهید، این حقی است که در عقد است، خیلی عجیب است، این از تعبیر العقد الملزم للجانبین به نظر مهم تر است، هم درست می کند که اوفوا بالعقود، تامل بکنید خیلی عجیب است، تعبیر غریبی است، البته آقایان ما طبق قاعده هر چیزی را خراب می کنند چسبیدند به این که ماله به چی بر می گردد، یرد الیه ... به نظر من مطلب واضح است، بعدش هم تعبیر سنهوری به حکم می خورد ملزم، ملزم به حکم می خورد، ضامن حکم وضعی است، این تعبیر خیلی عجیب است، نه این که تکلیف دارد، در ذمه او هست، یعنی این عقد دو کار می کند، هم این ثمن معین ملک بائع می شود و هم یک ذمه برای مشتری می آورد، خوب دقت بکنید که بائع حق دارد، حق بائع مالش را باید مشتری به او برساند، خیلی عجیب است، انصافا من هر چی فکر می کنم نه این قوانین جدید به این لطافت دارند و نه حتی آخوندها و فقهای ما به این عبارت دارند، ضامن لحقه، واقعا من فکر می کنم حالا چطور عقبة ابن خالد در ۱۳۰۰ سال قبل، ما این جا نشستیم بحث می کنیم در ۱۳۰۰ سال قبل این بحث را بعینه مطرح کرده، خیلی عجیب است، انصافا بینی و بین الله از تمام این تعبیری که ما تا حالا خواندیم، هم تعبیر فقهای ما هم، اصلا من به نظر من می آید عبارت فهمیده نشده بین فقهای ما، می گویند ائمه ما مظلومند حتی پیش فقهای ما و علمای ما، واقعا این اگر باشد آن وقت هم کلمه مشتری نیاورده، مبتاع، مبتاع به اصطلاح انفعال بیع است، یعنی کانما در بیع یک ملکی هست، یک حقی هست، ملکش با عقد می شود ملک بائع، بائع یک حقی هم پیدا می کند، آن حقش این است که تو وظیفه داری، نه وظیفه به معنای الزام، اصلا این در عهده توسع، حکم وضعی است، این در عهده توسع که این ثمن معین را به من برسانی، همچنان که در عهده من است مبیع را بهت برسانم، پس مبیع با عقد ملک می شود، اما همراه ملک حق تولید هم می شود در خود عقد، در خود عقد تولید حق می کند، من تسبیح را که به شما فروختم تسبیح گفتم بت ملک شما شد، بعد باید تخلیه بکنم یا در اختیار، این حقی است که شما به من دادید، این حق هم از بیع آمده